تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی بر شکل‌دهی تاریخی مفهوم مهدویت

محمد بنشاخته[1]

سیاوش یاری[2]

محمدصادق قاسمی[3]

چکیده

مفهوم مهدویت در تاریخ اسلام، آموزه‌ای کلامی، ثابت و منزوی نبوده، بلکه در تعامل مداوم با تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگیِ جوامع مسلمان شکل گرفته، بازتفسیر شده و کارکردهای تازه‌ای یافته است. این مقاله با رویکردی تاریخی ـ تحلیلی می‌کوشد نشان دهد که چگونه رخدادهای مهم سیاسی ـ اجتماعی در برجسته‌شدن ابعاد خاصی از مهدویت نقش داشته‌اند. مسئله اصلی مقاله آن است که مهدویت چگونه در بستر ضعف قدرت‌های مرکزی، بحران مشروعیت سیاسی، گسترش بی‌عدالتی و نیاز جمعی به رستگاری، از یک باور آخرالزمانی به یک چارچوب تفسیری برای فهم تاریخ و مقاومت اجتماعی بدل شده است. یافته‌های پژوهش نشانگر آن است که هرچه جامعه اسلامی بیشتر با آشوب، سرکوب، فروپاشی نظم سیاسی یا بی‌ثباتی اجتماعی مواجه می‌شد، گرایش به تفسیر نجات‌بخش و فعال‌تر از مهدویت نیز تقویت می‌گردید. در مقابل، در دوره‌های نهادمندی و تثبیت مذهبی، مهدویت بیش از آنکه تنها یک امر پدیدآورنده برای قیام باشد، به یکی از ارکان هویتی، کلامی و فرهنگی بدل شد. بنابراین، مهدویت را نباید عقیده‌ای ایستا به شمار آورد؛ بلکه در بحران‌های سیاسی و اجتماعی، با الهام از آموزه‌های پیامبر و ائمه علیهم‌السلام، رویدادهایی شکل گرفته که هر یک از منظر خود، این مفهوم را بازشناخته و موجب گسترش تاریخی آن شده‌اند.

واژگان کلیدی

مهدویت، تشیع، تحولات سیاسی ـ اجتماعی، جوامع مسلمان.

مقدمه

مهدویت یکی از تأثیرگذارترین مفاهیم در تاریخ اندیشه اسلامی، به‌ویژه در سنت شیعی به شمار می‌رود. با این حال، مطالعه این مفهوم چه بسا در چارچوبی کلامی، حدیثی یا اعتقادی انجام شده است و کمتر به این پرسش پرداخته شده است که شرایط تاریخی و اجتماعی چگونه در شکل‌گیری، برجسته‌سازی و تحول معنایی این مفهوم دخالت داشته‌اند. هرچند اصل باور به ظهور منجی در بسیاری از سنت‌های دینی وجود دارد، اما مهدویت در تاریخ اسلام با ویژگی

۱. دانش‌آموخته دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران(m.benshaghte73@gmail.com).

۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران (نویسنده مسئول) (s.yari@ilam.ac.ir).

۳. سطح سه حوزه علمیّه صاحب الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ایلام، ایران(Ms.ghasemi1998@gmail.com).

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۸

متمایزی شناخته می‌شود؛ پیوندی عمیق و ریشه‌دار با مسئله قدرت، عدالت، بحران مشروعیت و تجربه تاریخی شکست که همواره با انتظار برای تغییر وضعیت موجود همراه بوده است.

در این مقاله، تمرکز بر «شکل‌دهی تاریخیِ مفهوم مهدویت» است؛ یعنی بررسی اینکه چگونه رویدادهای سیاسی و اجتماعی، وجوهی خاص از این مفهوم را فعال و برجسته کرده‌اند. برای نمونه، در دوره‌های سرکوب سیاسی و انزوای گروه‌های شیعی، مهدویت بیشتر صورتی امیدبخش و اعتراضی یافته است، در حالی که در دوران تشکیل دولت‌های شیعی، بیشتر به‌عنوان عنصری هویت‌ساز و ابزاری مشروعیت‌بخش به نظم دینی و سیاسی عمل کرده است.

ناظر بر مسائل مطرح‌شده، پرسش اصلی این پژوهش چنین بنیان یافته است: تحولات سیاسی و اجتماعی در دوره‌های مختلف تاریخ اسلام چگونه بر تکوین، تحول و کارکرد مفهوم مهدویت اثر گذاشته‌اند؟ به عبارت دیگر، مفهوم مهدویت امری استوار با اصول و چارچوب مشخص بوده که توسط پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام تبیین می‌شده و در هر دوره‌ای بنا بر اقتضای شرایط سیاسی و اجتماعی، از ابعاد متکثر آن، متناسب با آن شرایط، وجهی برجسته گشته است. برای فهم کامل این بستر، سه رخداد در تاریخ اسلام و همچنین دو مورد از وقایع تاریخ ایران تعیین شده‌اند که وجه مشترک آن‌ها، ارتباط با برجسته‌شدن مفهوم مهدویت است.

فرضیه مقاله آن است که مهدویت در هر دوره، متناسب با نیازهای روانی، اجتماعی و سیاسی جامعه، معنایی تازه پیدا کرده و از همین رهگذر توانسته است تداوم تاریخی خود را حفظ کند. نیاز به تبیین این نکته ضروری می‌نماید که مهدویت به همان قرائتی که در کلام پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده، واجد عناصر معنایی متکثر و نیز کارکردهای متعددی است. می‌توان به‌عنوان نمونه و در راستای بحث مقاله، به انقلاب، بسیج توده‌ها، پیوند با قدرت و قدسیتِ نهاد نیابت امام اشاره کرد که کارکردهای اصلی و بنیادین مفهوم مهدویت هستند. بر حسب شرایط سیاسی و اجتماعی، برخی از معانی مهدویت به همان شکل ترسیم‌شده توسط پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام، فعال‌تر شده است. از این رو نمی‌توان گفت شرایط سیاسی و اجتماعی عامل شکل‌گیری معانی تازه‌ای در مهدویت باشند یا اینکه در بستر تاریخ و ناظر بر بایسته‌ها پدید آمده باشند.

پیشینه پژوهش

آثاری ارزشمند در ارتباط با پژوهش پیش‌رو تدوین شده‌اند که هر کدام از زوایای مختلف به این بحث توجه داشته‌اند؛ از جمله پژوهش‌های زیر:

نخست: مقاله «بررسی گفتمان گرایش به مهدویت در جنبش کیسانیه» (۱۳۹۱) اثر سید علاءالدین شاهرخی به واکاوی جنبش کیسانیه در طرح عملی مهدویت در جامعه آن دوره پرداخته است. از مهم‌ترین یافته‌های این مقاله این است که جنبش کیسانیه از طرح مفهوم مهدویت سوءاستفاده کرده و به رهنمودهای امامان شیعه بی‌توجه بوده است. همچنین، با درکی افراطی، نگاهی ابزاری بدان داشته است.

دوم: مقاله «مهدی‌باوری و مؤلفه‌های آن در میان زیدیان مقارن با ظهور نفس زکیه (۱۴۵ـ۱۰۰)» (۱۳۹۶) اثر برادران و گل‌پور سوته به بازشناسی مؤلفه‌های مهدی‌باوری هم‌زمان با ظهور نفس زکیه در میان زیدیان پرداخته است. در این اثر به شاخص‌هایی چون اهتمام به نام، نسب و ویژگی‌های ظاهری نفس زکیه با مهدی موعود و تا حدودی به نشانه‌های

ظهور مهدی، توجه شده است.

سوم: مقاله «امام رضا و فرقه واقفیه» (۱۳۹۱) نوشته نعمت‌الله صفری فروشانی و زهرا بختیاری به زمینه‌های شکل‌گیری فرقه واقفیه پرداخته است. مشکلات به‌وجودآمده توسط بزرگان این فرقه برای جامعه شیعه و امام رضا علیه‌السلام و شیوه مقابله امام با آن‌ها، موضوع اصلی این تحقیق به شمار می‌رود.

چهارم: مقاله «منجی‌گرایی در عصر حاکمیت مغول‌ها در ایران» (۱۳۹۲) اثر حسین ایزدی به ترسیم فضای اعتقادی آن دوره پرداخته و آموزه‌های مهدوی را در آن شرایط بررسی کرده است. در این اثر به اندیشه مهدویت و ظهور منجیِ رهایی‌بخش در ماوراءالنهر، به‌ویژه بخارا به‌عنوان نخستین مناطق مورد حمله مغولان، توجه شده است.

پنجم: مقاله «اندیشه موعودگرایی در دوره صفویه» (۱۳۸۹) نوشته مهدی فرهانی منفرد و نسیم خلیلی به بررسی تاریخ اجتماعی عصر صفویه، با توجه ویژه به موضوع مهدویت و منجی‌گرایی، پرداخته‌اند. اندیشه مهدویت در آن روزگار در سطح اجتماع نمایان شده و نویسندگان از نگرش فقیهانه به این موضوع و نیز مدعیانِ نجات‌بخش پرده برداشته‌اند.

وجه تمایز پژوهش پیش‌رو با آثار فوق در این است که این اثر با تمرکز بر تحولات سیاسی و اجتماعی، نحوه شکل‌دهی تاریخی به مفهوم مهدویت را در سه رخداد در تاریخ اسلام و نیز دو امر تاریخی مهم در دوره ایران بررسی می‌کند. بنابراین، جمع میان این کنش‌های سیاسی و اجتماعی با محوریت مقوله مهدویت در هیچ اثر تحقیقیِ دیگری یافت نشده و این امر بر تازگی‌های این پژوهش افزوده است.

بازتولید مفهوم مهدویت در تاریخ اسلام

مفهوم مهدویت به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های بنیادین در منظومه اعتقادی شیعه، همواره بستری برای تفسیر و کنش‌گری در اوضاع اجتماعی و سیاسی تاریخ اسلام بوده است. باور به ظهور منجی و مصلح غایی در آخرالزمان که تحقق وعده‌های الهی مبنی بر اقامه عدل و قسط را تضمین خواهد کرد، از سوی رهبران نهضت‌ها و جریان‌های مختلف مورد استناد قرار گرفته است. همچنین، این باور به‌عنوان ابزاری برای بسیج توده‌ها و مشروعیت‌بخشی به قیام‌ها به کار گرفته شده است.

در این راستا، نخستین نمونه‌های شاخص این رویکرد در «قیام مختار ثقفی» مشهود است. مختار با آگاهی و بهره‌گیری از جایگاه حدیثی و اعتقادی مهدویت در میان شیعیان توانست پایگاه اجتماعی و سیاسی قدرتمندی برای خود فراهم آورد. او با تکیه بر «مهدی» نامیدن محمد بن حنفیه، تا حد زیادی توانست شیعیان را حول محور اهداف خود متحد سازد. نمونه‌های تاریخی دیگر مانند «قیام نفس زکیه» از دیگر مظاهر اعتقاد به مهدویت در قالب یک حرکت اعتراضی بر ضد خلافت عباسی بوده است. همچنین، جریان فکری واقفیه به نوبه خود، مفهوم غیبت مهدی را در چارچوب تفاسیر خاص خود بازتولید کرد.

پیش از طرح کلی بحث، نخست باید به وجود مفهوم مهدویت در احادیث رجوع کرد. در این راستا، «حدیث لوح» از مهم‌ترین احادیث دلالت‌کننده بر امامت ائمه اثنی‌عشر علیهم‌السلام است. در این حدیث، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نام و تعداد همه امامان را برشمرده است. این روایت از منظر دیگر فِرَق مانند اهل سنت (ابن شهرآشوب، ۱۳۷۶ق: ج ۱، ص.۳) و شیعیان

زیدی‌مذهب مانند جارودیّه (مفید، ۱۴۱۴: ص.۳۵)، مورد تردید قرار گرفته و بی‌پایه دانسته شده است. با وجود این، دانشوران امامی‌مذهب مانند کراجکی در الاستنصار (۱۴۰۵: ص. ۱۸) و حر عاملی در الفوائد الطوسیة (۱۴۰۳: ص.۲۴۳)، آن را مورد اتفاق علمای امامی دانسته‌اند. از این رو می‌توان گفت نام مهدی در همان ابتدا میان مسلمانان رواج داشته است. در زمان حضور پیامبرﷺ، به مصعب بن عمیر که نخستین دعوت‌گر دین اسلام در مدینه بود، «مهدی» گفته می‌شد (مقدسی، ۱۳۷۴: ج ۲، ص. ۶۶۵). با این حال، با بررسی متون دست‌اول تاریخی نمی‌توان پی برد این وصف توسط پیامبرﷺ به او اطلاق شده باشد و می‌توان گفت بیشتر معنای لغوی آن (هدایت‌شده) مدنظر بوده است.

قیام مختار؛ بهره‌گیری از مفهوم مهدویت در راستای اهداف سیاسی

یکی از نخستین نمونه‌های پیوند میان تحولات سیاسی و بهره‌گیری از مفهوم مهدویت، قیام مختار ثقفی است. مختار در تکوین قیام خود و جلب نظر شیعیان، از معنای معهود مهدویت در جامعه استفاده کرد. او با استفاده از شعار خون‌خواهی امام حسین علیه‌السلام و تکیه بر نام محمد بن حنفیه، نوعی بسیج سیاسی ـ مذهبی را سامان داد که ایده نجات و بازگرداندن حق اهل بیت علیهم‌السلام در آن نقش مهمی داشت. در برخی جریان‌های وابسته به این جنبش، محمد بن حنفیه فقط یک شخصیت علوی تصویر نشده، بلکه چهره‌ای با ظرفیت موعودباورانه از وی ارائه شده است.

قیام مختار پنج سال پس از واقعه عاشورا و نیز مدتی پس از جنبش توابین شکل گرفت. مختار در مراحل ابتدایی قیام، برای توجیه و مشروعیت‌بخشی به حرکت خود، از محمد بن حنفیه استمداد کرد و او را مهدی نامید که سبب شد بسیاری از مردم دعوت او را بپذیرند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ج ۱۲، ص. ۷۳). به نظر می‌رسد معنای لغوی مهدی مدنظر مختار نبوده است، بلکه شرایط حاد سیاسی و نیاز به حمایت از سوی یکی از اهل بیت علیهم‌السلام، او را به سمت چنین گرایشی سوق داده باشد. چه بسا او همان مهدی حقیقی موصوف توسط پیامبرﷺ را در نظر داشته است. این امر نیز به این دلیل بوده است که اعتقاد به مهدی به باور شیعه نزدیک بوده و بستری مناسب برای مختار به شمار می‌رفته است (جعفری، ۱۳۷۴: ص. ۲۷۹).

اهمیت قیام مختار در این است که نشان داد مهدویت یا شبه‌مهدویت می‌تواند به ابزار بسیج توده‌ها بدل شود. جامعه‌ای که از فاجعه‌ی کربلا، سرکوب امویان و فقدان رهبریِ پیروز رنج می‌برد، آمادگی داشت تا در قالب یک شخصیت نجات‌بخش، امید خود را بازیابد. در اینجا، مهدویت هنوز به معنای نهایی و تثبیت‌شده بعدی نبود، اما زمینه‌ای برای پیوند «حق از دست‌رفته» با «رهایی آینده» فراهم می‌کرد. این تحول نشان می‌دهد که در شرایط بحران، جامعه فقط به اعتراض سیاسی نیاز نداشته، بلکه به طرح‌ریزی اندیشه نجات که رهاورد قطعی ظهور مهدی بوده نیز نیازمند است. به همین دلیل، مختار توانست این دو امر را به هم متصل کند: هم انتقام تاریخی را وعده‌دهد و هم چشم‌اندازی از احیای حق را زنده نگه دارد. از این منظر، قیام او یکی از نقاط عطف در اجتماعی‌شدن مفهوم مهدویت به شمار می‌رود.

نفس زکیه و بازتولید منجی‌گرایی در بستر بحران مشروعیت عباسی

محمد بن عبدالله بن حسن مثنی (مشهور به نفس زکیه) در سال ۱۰۰ هجری متولد شد (اصفهانی، بی‌تا: ص. ۲۱۰) و

در سال ۱۴۵ هجری و خلافت منصور عباسی (۱۳۶ـ۱۵۸)، قیامی مسلحانه را در مدینه بر ضد نظام حاکم سازمان‌دهی کرد. سرانجام آن قیام، شکست در برابر سپاه عباسی بود (ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۵، ص. ۴۳۸). تحلیل این واقعه تاریخی، فراتر از روایت صرفِ تقابل نظامی، نیازمند واکاوی کارکرد ابزاری آموزه‌های مهدویت در فرآیند مشروعیت‌بخشی به کنش‌های سیاسی است.

شکل‌گیری هویت سیاسی نفس زکیه متأثر از خوانشی خاص از روایات مهدویت بود. پیروان او با استناد به نصوصی که پیامبر اسلام ﷺ را بشارت‌دهنده به ظهور فردی به نام «محمد بن عبدالله» معرفی می‌کرد، او را مصداق تامّ این موعود می‌دانستند (اصفهانی، بی‌تا: ص. ۲۱۶) و بابت به دنیا آمدن وی به یکدیگر تبریک می‌گفتند. قیام نفس زکیه نقطه عطفی در تاریخ تحولات سیاسی شیعه است، زیرا برای نخستین‌بار، مهدویت به مثابه ابزاری کارآمد برای کسب مشروعیتِ قیام مسلحانه بازتولید می‌شد. محمد بن عبدالله با بهره‌گیری از تطابق اسمی و ظاهری با نشانه‌های موعود، به جنبش خویش ماهیتی دوگانه بخشید: در عرصه‌ی داخلی، توده‌های ناراضی را با شعارهای عدالت‌خواهانه به «وحدت کلمه» فراخواند. در عرصه‌ی خارجی هم تلاش کرد قدرت سیاسی خود را فراتر از عرف مرسوم، به‌عنوان امری الهی و تحت عنوان موعودِ بشارت‌داده‌شده، مشروعیت بخشد (برادران، ۱۳۹۶: ص. ۱۱۸).

هرچند پیش از این در جنبش زیدیه از آموزه‌های مهدوی، دست کم در جهت بسیج سیاسی بهره‌برداری شده بود، اما جایگاه این آموزه در نهضت نفس زکیه از جهت مکتبی و نفوذ ساختاری، تفاوت ماهوی با قیام زید دارد. در قیام اخیر، باور به مهدی‌بودنِ رهبر به چنان انسجام گفتمانی دست یافته بود که مرزهای طبقاتی را درنوردید و حتی بخشی از نخبگان فقهی و خواص مدینه را با خود همراه ساخت. گواه این مدعا، همراهی چهره‌های برجسته‌ای همچون محمد بن عجلان است (ذهبی، ۱۹۹۳: ج ۱۰، ص. ۲۹۱) که پیوستن او به این جنبش، نشان‌دهنده ضریب نفوذ این اندیشه در میان طبقه‌ی فقها و اندیشمندان مذهبی آن دوره بوده است.

قیام محمد بن عبدالله بن حسن مثنی را می‌توان نمونه‌ای روشن از پیوند میان موعودباوری و کنش سیاسی دانست، زیرا در شرایط بحران مشروعیت خلافت عباسی و گسترش نارضایتی‌های اجتماعی، آموزه مهدویت از سطح یک باور دینی فراتر رفت و به ابزاری برای بسیج سیاسی و مشروعیت‌بخشی به قیام مسلحانه تبدیل شد. تطبیق نفس زکیه با روایات مربوط به مهدی موعود ـ که بر نام محمد بن عبدالله تأکید داشت ـ نشان می‌دهد چگونه نیازهای سیاسی و اجتماعی زمانه توانسته‌اند در بازتفسیر یک مفهوم دینی اثر بگذارند و آن را به الگویی عملی برای اعتراض و مقاومت بدل سازند. از این منظر، قیام نفس زکیه تنها یک رخداد سیاسی و شکست‌خورده به شمار نمی‌رود، بلکه مرحله‌ای مهم در تاریخی‌شدن مفهوم مهدویت است. در این مرحله، انتظار موعود به صورت مستقیم در خدمت سازمان‌دهی یک حرکت انقلابی قرار گرفت و همین امر، نقش تحولات اجتماعی و سیاسی را در بازتعریف کارکرد مهدویت آشکار ساخت.

واقفیه و نقش بحران جانشینی در تعمیق ایده غیبت

در اصطلاح عام، واقفیه به گروه‌هایی اطلاق می‌شود که با توقف بر امامت یکی از ائمه پیش از امام دوازدهم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، سلسله امامت را در آن مرحله خاتمه‌یافته دانسته و از پذیرش امامت امامان پس از آن امتناع ورزیده‌اند. با وجود این، در معنای خاص، این عنوان به جریان‌هایی نسبت داده می‌شود که با شهادت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام در سال ۱۸۳

هجری، بر امامت ایشان توقف کرده و از پذیرش امامت امام رضا علیه‌السلام و سایر ائمه پس از ایشان سر باز زدند. اگرچه این جریان با وجود تنوع در جزئیات عقیدتی ـ از جمله در باب چگونگی وفات، ماهیت غیبت و امکان رجعت ـ با یکدیگر اختلاف نظر داشتند، اما در یک اصل بنیادین اشتراک داشتند: تلقی امام موسی کاظم علیه‌السلام به‌عنوان آخرین امام و مهدی موعود که پس از ایشان، سلسله امامت به پایان رسیده است (صفری فروشانی، ۱۳۹۱: ص. ۸۰).

تکوین این گرایش را باید در بستر تحولات پیچیده سیاسی و اجتماعی عصر عباسی تحلیل کرد. یکی از متغیرهای کلیدی در این فرآیند، بازخورد سوءبرداشت‌های پیروان از فعالیت‌های ساختاری و تشکیلاتی امام کاظم علیه‌السلام است. فعالیت‌های ایشان در جهت انسجام‌بخشی به بدنه شیعه و سازمان‌دهی شبکه پیروان، در تقابل با فضای شدید سرکوب‌گر سیاسی، نوعی تصور از آماده‌سازی برای قیام نهایی را در میان برخی از شیعیان ایجاد کرد. از این منظر، پذیرش شهادت امام با الگوی ذهنی آن‌ها از مصلح موعود که باید فاتح نظام‌های ظالم باشد، در تضاد بود. در نتیجه، برای حل این تناقض معرفتی، به نظریات غیبت و رجعت روی آوردند تا حضور و حیات امام را پیش از تحقق وعده مهدوی حفظ کنند (ر.ک: صفری فروشانی، ۱۳۸۸: ص. ۸۴).

افزون بر این، شرایط و فضای سیاسی‌ای که امام در آن حضور داشت ـ مانند حبس‌های مکرر و در نهایت شهادت در زندان ـ به‌عنوان عاملی تقویت‌کننده عمل کرد. پنهان‌شدن امام در بندهای زندان، به شکلی نمادین، زمینه‌ساز پذیرش مفهوم «غیبت» در میان این گروه شد. در واقع، واقفیه محصول تلاقی فشار سیاسی خلافت عباسی، فعالیت‌های سازمان‌یافته شیعی و بازتفسیرِ اندیشه مهدوی از شرایط سخت زندگی امام بود که در نهایت به شکل‌گیری این دیدگاه متمایز انجامید.

در اینجا، ایده غیبت به‌عنوان راه‌حلی برای تعلیق بحران مطرح شده است. وقتی جامعه با این پرسش روبه‌رو می‌شود که چرا امامِ برحق از دسترس خارج شده است یا چرا عدالت هنوز تحقق نیافته است، فرض غیبت می‌تواند هم تداوم امید را حفظ کند و هم شکست ظاهری را تفسیرپذیر سازد. هرچند واقفیه بعدها در جریان اصلی تشیع امامی ادغام نشدند، اما تجربه آنان به شکل‌گیری ادبیات غیبت کمک کرد.[۱]

از منظر تاریخی، این نقطه بسیار مهم است، زیرا در ادامه با غیبت امام دوازدهم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ساختار فکری انتظار به بلوغ رسید. چنان‌که می‌توان گفت بخشی از آمادگی ذهنی جامعه برای پذیرش غیبت، محصول تجربه‌های پیشینی چون واقفیه بوده است. به بیان دیگر، بحران جانشینی در درون تشیع، خود به عاملی برای صورت‌بندی منسجم‌تر مهدویت بدل شد.

---

۱. چنانچه پیشتر اشاره گردید آموزه مهدویت و چارچوب آن توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیهم‌السلام ترسیم شده‌اند و در دوره‌های بعدی هیچ‌گونه دخل و تصرفی بر آن مفهوم شکل یافته صورت نگرفته است. منظور از زبان مفهومی غیبت، بسط اندیشه مهدویت در آن فضا بوده است که واقفیه از آن در جهت پیشبرد اهداف خود سود جسته‌اند.

حمله مغول به ایران و بازتفسیر مفهوم مهدویت

در بررسی نسبت میان متغیرهای سیاسی ـ اجتماعی و بازنمایی‌های مذهبی، می‌توان این فرض را مطرح کرد که در دوران مغول، مفهوم مهدویت به مثابه پاسخی کارکردی به بحران‌های عظیم ظهور کرده است. از منظر این پژوهش، مهدویت در این دوره، نقشی فراتر از یک باور مذهبی و در قالب یک نظام دفاعیِ روانی برای بازگرداندن معنا به جهانی بی‌معنا و تسکین شوک‌های ناشی از خشونت‌های حمله مغول ایفا می‌کرده است.

در تبیین محور نخست، یعنی فروپاشی نظم سیاسی، باید به شکاف فرهنگی ـ اجتماعی میان ساختارهای بدوی ـ کوچ‌نشین مغول و تمدن‌های مستقر غرب (خوارزمشاهیان و خلافت عباسی) توجه کرد. تفاوت در درک اجتماعی و الگوهای رفتاری این دو نظام، زمینه‌ساز سوءتفاهم‌های دیپلماتیک شد. اگرچه قتل فرستادگان تجاری مغول به دست سلطان محمد خوارزمشاه و واکنش تند خان مغول مبنی بر اینکه «تو اصحاب و تجار مرا کشته و اموال آن‌ها را گرفته‌ای، پس آماده جنگ باش» (مستوفی، ۱۳۶۲: ص. ۴۹۳)، جرقه آغازین یک فروپاشی گسترده بود، اما از منظر تحلیل تاریخی، این رویداد تنها یک محرک بوده و نمی‌توان آن را به‌عنوان علت اصلی فرآیند فروپاشی نظم سیاسی در جهان اسلام تلقی کرد. در واقع، این حادثه در بستری از ناپایداری‌های پیشین رخ داد که در نهایت منجر به ایجاد فضای پرخطر، ناامنی و بروز احساسات آخرالزمانی در میان توده‌های مردم گشت. در آن فضا، مهدویت به‌عنوان تنها امید برای بازگشت نظم و عدالت، بازتعریف و بازتولید شد.

افزون بر فروپاشی نظم سیاسی، عواملی مانند ناامنی گسترده، افراط در خشونت و تشدید احساسات آخرالزمانی در جامعه، زمینه‌ساز بروز و بازتولید برداشت‌های مختلف از اندیشه مهدویت شد. در چنین شرایطی، مهدویت به‌عنوان پاسخی روانی ـ اجتماعی به بحران معنا، بی‌ثباتی و اضطراب جمعی عمل کرده و واجد کارکردی تسلی‌بخش، امیدآفرین و نظم‌بخش بوده است. در همین چارچوب، برخی کنش‌های سیاسی ـ اجتماعی در عصر مغول را می‌توان به‌عنوان نمودهای عینی این فضای بحران‌زده تحلیل کرد.

یکی از مهم‌ترین نمونه‌ها، قیام محمود تارابی در سال ۶۳۶ هجری قمری در بخارا و نواحی پیرامون آن است که به‌مثابه جنبشی مردمی بر ضد سپاهیان مغول شناخته می‌شود. این قیام در بستری شکل گرفت که فضای فکری ماوراءالنهر دارای به خرافه‌باوری، جادو و ارتباط با ارواح و جنّیان روی آورده بود. بر اساس برخی گزارش‌ها، محمود تارابی مهارت‌هایی در درمان بیماران از طریق اوراد و اعمال غیرمتعارف را از خواهر خود آموخته بود و همین امر در شکل‌گیری وجهه‌ای شبه‌قدسی و خارق‌العاده برای او در میان مردم، مؤثر افتاد. در همین زمینه، شمس‌الدین محبوبی، از دانشوران آن دوره، با استناد به روایتی منقول از کتاب پدر خویش مدعی شد در قریه تاراب، مردی سعید و رهایی‌بخش قیام خواهد کرد و جهان را از سلطه بی‌دینان آزاد خواهد ساخت. به نظر او، این نشانه‌ها در شخص محمود تارابی آشکار بود. محمود تارابی در خطابه‌ای برای پیروان خود، آنان را به قیام بر ضد بی‌دینان فراخواند و بر ضرورت ترک انتظار منفعلانه و ورود فعالانه به صحنه عمل، تأکید کرد:

> ای مردان حق، توقف و انتظار چیست؟ دنیا را از بی دینان پاک می‌باید کرد. هر کس هر آنچه میسر است از سلاح و ساز با عصا و چوبی معد کرده، روی به کار آورد... (میرخواند، ۱۳۷۳: ج ۵، ص. ۸۸۶).

به روایت منابع، محمود تارابی و شمس‌الدین در جریان نبرد با مغولان کشته شدند. در لحظه مرگ آن‌ها، طوفانی شدید برخاست که مغولان آن را نشانه‌ای از کرامت و قداست تارابی تلقی کرده و از میدان نبرد گریختند. پس از آن نیز پیروان تارابی در جست‌وجوی پیکر او برآمدند، اما موفق به یافتن آن نشدند و این امر به تثبیت روایت «غیبت» او انجامید. از این رو، یارانش اعلام کردند «خواجه غیبت کرده» و تا زمان ظهور او، دو برادرش، محمد و علی، قائم‌مقام او خواهند بود (همان، ج ۵، ص. ۸۷۷). این روایت، نمونه‌ای روشن از نحوه تبدیل یک رخداد سیاسی به ساختاری مهدوی ـ غیبت‌محور است که رهبر جنبش از سطح یک شخصیت تاریخی فراتر رفته و در افق انتظار دینی و منجی‌باوری قرار می‌گیرد.

نمونه دیگر قابل ارزیابی در این بستر، قیام شخصی به نام ابوالکرام دارانی یک سال پس از جریان تارابی است. قیام دارانی هم با ادعای مهدویت همراه بود. به صورت کلی باید گفت اندیشه مهدویت و ظهور منجیِ رهایی‌بخش در ماوراءالنهر ـ به‌عنوان نخستین منطقه‌ای که مغولان به آن یورش برده بودند ـ پدیدار شد و این نشان‌دهنده خفقان و شدت ظلم و ستم وارد آمده بر مردم است (ایزدی، ۱۳۹۲: ص. ۷۲).

صفویه و بازتعریف مهدویت در چارچوب دولت شیعی

اندیشه مهدویت، به‌مثابه یکی از ارکان اصلی هستی‌شناختی و غایت‌شناختی در منظومه‌ی معرفتی تشیع، همواره از ظرفیت بالایی برای بازتولید رخدادهای اجتماعی و سیاسی برخوردار بوده است. فراتر از ابعاد اعتقادی، عامل تبدیل کننده‌ی آن به مقوله‌ای پویا، شیوه‌ی تعامل آن با جامعه و پاسخ‌گویی به مقتضیات سیاسی دوره‌های مختلف است. در این میان، دوره صفویه به‌عنوان نقطه عطفی در تاریخ ایران، با اتخاذ تشیع دوازده امامی به‌عنوان مذهب رسمی کشور، بسترساز دگردیسی عمیقی در مفاهیم دینی و سیاسی گردید.

در این الگوی فکری نوین، مسئله مهدویت از یک آموزه صرفِ کلامی خارج شده و به ابزاری برای صورت‌بندی مشروعیت سیاسی و تثبیت اقتدار دولت نوظهور تبدیل شد. حاکمان صفوی برای گذار از یک جریان صوفی‌مسلک ـ که در ابتدا به آن شناخته می‌شدند ـ به یک دولت متمرکز شیعی، ناگزیر به بازتعریف نسبت میان قدرت سیاسی و نهاد امامت بودند. در این راستا، توسل به جایگاه نیابت عامه و بهره‌گیری از هاله‌ی قدسیِ مهدویت، افزون بر پرکردن خلأ مشروعیت سیاسی دولت در عصر غیبت، با پیوندزدنِ هسته قدرت به منبعی متعالی و قدسی، چارچوبی نظری برای توجیه سلطنت و تبیین جایگاه مذهبی ـ سیاسی حکومت فراهم آورد.

تحول گفتمانی مهدویت در بستر تحولات سیاسی ـ اجتماعی عصر صفوی

تثبیت حاکمیت صفویه در سده دهم هجری، پس از یک دوره طولانی پراکندگی مذهبی و نبود اقتدار مرکزی در ایران، اتفاقی تازه و مهم به شمار می‌آمد. این پدیده، نخستین تجلی یک نظام سیاسی قدرتمند بر پایه مذهب تشیع محسوب می‌شد. صفویه با پی‌ریزی ساختارهای نظام‌مند سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر مبنای فقه و کلام شیعه، در پی تکوین جهان‌بینی جدیدی بر پایه آموزه‌های امامیه بود. حکومت صفویه با اتخاذ جهان‌بینی شیعی به‌عنوان ایدئولوژی رسمی دولت، به عاملی مهم در گسترش و نهادینه‌سازی آموزه‌های بنیادین تشیع در میان جامعه بدل شد.

در این میان، آموزه مهدویت و به دنبال آن مفهوم نیابت عامه به‌عنوان ارکان کلامیِ مشروعیت‌بخش، نقش محوری در گفتمان سیاسی ـ مذهبی این دوره ایفا کردند.

شواهد به دست آمده از متون تاریخ‌نگاری سده‌های دهم و یازدهم هجری، گویای بسامد بالای مفاهیم مرتبط با جریان مهدویت است.[۱] این مفهوم در دو شکل شاخص پدیدار گشت: نخست، در عرصه‌ی کنش‌گری شاهان این سلسله که با ابراز ارادت و انتساب مشروعیت خویش به ساحت قدسی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، در پی تحکیم قدرت دنیوی خود بودند. دوم، در ساحت تعاملات نهادی که با تکریم و خطاب قرار دادن فقها به‌عنوان نواب عامه، تلاش می‌کردند مشروعیت دینی ساختار سیاسی خود را در چارچوب نظری نیابت عامه، تثبیت و تقویت نمایند.

مهدویت در مقام فرهمندی کاریزماتیک (عصر پیشاصفوی و استقرار)

در مراحل نخستین، به‌ویژه در دوره رهبری شیخ جنید، مفهوم مهدویت در چارچوب سنت‌های صوفیانه و فرهنگ عامه تبلور داشت. در این برهه، جایگاه رهبر طریقت به‌گونه‌ای بود که هاله‌ای از قدسیتِ مهدوی پیرامون او شکل می‌گرفت. شایعات مطرح‌شده مبنی بر اینکه «دولت موعود علویان در آخرالزمان به رهبری جنید صفوی برپا خواهد شد» (شیبی، ۱۳۸۰: ص. ۳۷۹)، نشان‌دهنده ظرفیت بسیج‌کننده این مفهوم است. در اینجا، مهدویت ابزاری برای مشروعیت‌بخشی انقلابی به یک جنبش در حال ظهور بوده که با تکیه بر انتظار توده‌ها، زمینه‌های روانی قدرت‌گیری را فراهم آورده است.

پیوند قدرت با قدسیت؛ بازخوانی نیابت (نمونه: دوره شاه اسماعیل دوم و شاه طهماسب)

با تثبیت حکومت صفوی، گذار از رهبری صوفیانه به سلطنت شیعی آغاز شد. شاه اسماعیل دوم در هنگام به تخت نشستن، با واگذاری نمادینِ قدرت به شیخ عبدالعالی، در واقع پیوندی بنیادین میان اراده سیاسی حاکم و گفتمان مذهبی برقرار کرد. او با تأکید بر اینکه «سلطنت در حقیقت تعلق به حضرت امام صاحب‌الزمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دارد و شاه تنها نایبِ مأذون از سوی اوست» (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ص. ۴۱)، الگویی از پادشاهی نیابتی را ارائه داد. این رویکرد،

---

۱. می توان به آثار نگاشته شده دانشوران شیعی این دوره نیز اشاره کرد. برای نمونه، کتاب اثبات الرجعه اثر شیخ علی بن عبدالعالی کرکی (م۹۴۰ق)، کتاب اثبات وجود صاحب الزمان و غیبته و مصالح الغیبه اثر سید شمس الدین محمد امیر اسد الله شوشتری (نیمه دوم قرن دهم). کتاب سرور اهل الایمان فی علامات ظهور صاحب الزمان ااثر بهاءالدین عبدالکریم بن عبدالحمید نیلی (م۹۷۰ق)، اثبات وجود القائم اثر شیخ بهاءالدین عاملی (م۱۰۳۱ق)، کتاب شوق مهدی اثر ملا محسن فیض کاشلنی (م۱۰۹۱ق)، کتاب کفایه المهدی فی معرفه المهدی نوشته سید محمد میرلوحی سبزواری (۱۰۸۵ق)، کتاب اثبات الرجعه و ظهور الحجه اثر سید محمد مومن استرآبادی(۱۰۸۸ق) می توان اشاره کرد. لازم به ذکر است ک دانشوران سنی مذهب این دوره نیز در ارتباط با مسئله مهدویت دست به نگارش آثاری زده اند که از مهمترین آنها می توان به النجم الثاقب فی بیان ان المهدی من اولاد علی بن ابی طالب اثر شمس الدین محمد بن عبدالرحمن عقیلی خلوتی شافعی (م ۱۰۰۱ق)، کتاب الاشاعه لاشراط الساعه اثر محمد بن رسول برزنجی (م ۱۱۰۲ق) می توان اشاره کرد. (برای آگاهی از آثار مربوط به امام زمان و مسائل پیرامون آن حضرت ر.ک مقاله: بازشناسی اندیشه مهدویت در عصر صفویه، عابدی و کریم زاده، ۱۳۹۹: صص.۶۷- ۸۴).

چاره‌ای برای رفع تضاد نظری موجود در فقه شیعه پیرامون «مشروعیت حکومت در زمان غیبت» به شمار می‌رفت.

این روند در دوره شاه طهماسب به شکلی عمیق‌تر در فضای اجتماعی رسوخ کرد، به‌گونه‌ای که حضور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در فضای تبلیغاتی حاکم، حالتی ملموس یافت و جامعه به انتظارِ ظهورِ نزدیک سوق داده شد (عالم‌آرای شاه طهماسب، ۱۳۷۰: ص. ۴۷). این القای ملموس‌بودن، جامعه را در وضعیتی از تعلیق آرمانی نگه می‌داشت که ضامن حمایت از سیاست‌های حکومت بود.

نهادسازی مذهبی

برای تبدیل این باورها به ساختی مستمر، ایجاد «مقام صدر» گامی ضروری بود. صدر در جایگاه عالی‌ترین مقام مذهبی، وظیفه داشت با «نظارت بر اشاعه اصول مذهب تشیع و مقابله با اندیشه‌های مخالف» (سیوری، ۱۳۸۵، ص ۲۹)، خوانشی رسمی و کنترل‌شده از مهدویت و سایر آموزه‌ها ارائه دهد. این نهادسازی نشان می‌دهد حکومت صفوی چگونه از باوری پویا، گفتمانی حکومتی ساخته است تا از تشتّت آرا و بروز جنبش‌های رقیب جلوگیری کند.

بررسی داده‌های فوق نشان می‌دهد مفهوم مهدویت در دوره صفویه دست‌خوش یک «استحاله کارکردی» شد. در مرحله اول، مهدویتِ انقلابی و صوفیانه، تسهیل‌کننده‌ی بسیج توده‌ها جهت برپایی حکومت بود. در مرحله دوم، با رسمی‌شدن مذهب، این مفهوم به یک «راهبرد مشروعیت‌بخش» تبدیل شد تا حاکمان دنیوی را به ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف پیوند دهد و نیابت را به توجیهی برای اعمال قدرت مطلقه تبدیل کند. در نهایت، با تأسیس «مقام صدر» و تاریخ‌نگاری آگاهانه، این گفتمان در نهادهای دولتی منجمد شد تا به تثبیت نظم سیاسی خدمت کند. بنابراین، تغییر رویکرد از انتظار فعال و انقلابی به انتظار منفعل و مطیع حکومت، پاسخی مستقیم به نیاز صفویان برای گذار از یک جنبش شبه‌نظامی به یک دیوان‌سالاری متمرکز بود. به نظر می‌رسد در این فرآیند، مهدویت به‌عنوان ضمانت‌نامه‌ی سیاسیِ دنیوی بازخوانی شده است.

نتیجه‌گیری

بررسی سیر تاریخی مفهوم مهدویت نشانگر آن است که این آموزه همواره در جایگاه پتانسیلی معنایی، در واکنش به متغیرهای محیطی ـ مانند بحران‌های سیاسی، فروپاشی نظم ساختاری یا نیاز به مشروعیت‌بخشی ـ بازتولید شده است. در واقع، مقوله مهدی‌باوری در اذهان باورمندان، به‌عنوان گفتمانی سیال عمل کرده است که متناسب با بایسته‌های عصر، کارکردهای ابزاری خود را از سطح بسیج مردم تا تثبیت اقتدار حاکمیت دگرگون ساخته است. در واکاوی تحلیلی ادوار گفته شده، کلیدواژه‌های زیر به‌عنوان نقاط عزیمت گفتمانی برجسته می‌شوند:

نخست، مهدویت در قیام مختار و جریان نفس زکیه، به مثابه اهرمی مشروعیت‌ساز برای بسیج سیاسی و توجیه حقانیت علیه وضعیت موجود به کار گرفته شد.

دوم، در جریان واقفیه، مفهوم موعودانگاری در خلأ جانشینی امام موسی کاظم علیه‌السلام و با نیات گوناگون، به نهادینه‌شدن تردید در میان توده شیعیان انجامید.

سوم، در دوره مغول، مهدی‌باوری به عنوان سازوکار دفاعی و جمعی در برابر ناامنی‌های موجود، نقشی التیام‌بخش

نسخه پیش از انتشار

در روان‌شناسی جامعه‌ای که دچار فروپاشی بود، ایفا کرد.

چهارم، در عصر صفویه، مهدی‌باوری به ساحت سیاست حکومتی کشانده شد که هدف آن، پیوند میان دولت، دین و امر قدسی به‌مثابه زیربنای مشروعیت سیاسی بود.

در نهایت می‌توان گفت هرگاه جامعه اسلامی با بحران معنا یا مشروعیت مواجه شده، مفهوم مهدویت به‌عنوان گفتمانی قدرتمند به تحولات اجتماعی و سیاسی، جهت داده است.

منابع

۱. ابن اثیر جزری، عزالدین بن علی. (۱۳۷۱). ***الکامل فی التاریخ***. (ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، مترجم). تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.

۲. ابن سعد، محمد بن سعد. (۱۹۹۰). ***الطبقات الکبری***. (محمد عبدالقادر علاء، تحقیق). بیروت: دارالکتب العلمیة.

۳. ابن شهرآشوب، محمد بن علی. (۱۳۷۶ق). ***مناقب آل ابی طالب***. نجف: مکتبة الحیدریة.

۴. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین. (بی‌تا). ***مقاتل الطالبیین***. (سید احمد صقر، تحقیق). بیروت: دارالمعرفة.

۵. افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله. (۱۳۷۳). ***نقاوة الآثار فی ذکر الأخبار در تاریخ صفویه***. (احسان اشراقی، تصحیح). تهران: علمی و فرهنگی.

۶. ایرج افشار (به کوشش). (۱۳۷۰). ***عالم‌آرای شاه طهماسب***. تهران: دنیای کتاب.

۷. ایزدی، حسین. (۱۳۹۲). منجی‌گرایی در عصر حاکمیت مغول‌ها در ایران. ***تاریخ اسلام***، ۱۴(۲)، ۶۵ـ۸۸.

۸. برادران، رضا؛ گل‌پور سوته، محمدصادق. (۱۳۹۶). مهدی‌باوری و مؤلفه‌های آن در میان زیدیان مقارن با ظهور نفس زکیه. ***تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی***، ۸(۲۶)، ۱۱۷ـ۱۳۸.

۹. جعفری، سید حسن. (۱۳۷۴). ***تشیع در مسیر تاریخ***. (محمدتقی آیت‌اللهی، مترجم). تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۳). ***الفوائد الطوسیة***. (سید مهدی لازوردی، تحقیق). قم: بی‌نا.

۱۱. دینوری، ابوحنیفه. (۱۹۶۰). ***اخبار الطوال***. (عبدالنعیم عامر، تحقیق). قاهره: دار إحیاء الکتب العربیة.

۱۲. ذهبی، محمد بن احمد. (۱۹۹۳). ***تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر والأعلام***. (عمر عبدالسلام تدمری، تحقیق). بیروت: دارالکتب العربی.

۱۳. سیوری، راجر. (۱۳۸۵). ***ایران عصر صفوی***. (کامبیز عزیزی، ترجمه). تهران: مرکز.

۱۴. شیبی، کامل مصطفی. (۱۳۸۰). ***تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری***. (علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، ترجمه). تهران: امیرکبیر.

۱۵. شیرازی، عبدی‌بیگ. (۱۳۶۹). ***تکملة الأخبار***. (عبدالحسین نوایی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات). تهران: نی.

۱۶. صفری فروشانی، نعمت‌الله. (۱۳۸۸). فرقه‌های درون‌شیعی دوران امامت امام رضا (با تکیه بر فطحیه و واقفیه). ***طلوع***، ۸(۲۸)، ۳ـ۲۳.

۱۷. صفری فروشانی، نعمت‌الله؛ بختیاری، زهرا. (۱۳۹۱). امام رضا و فرقه واقفیه. ***پژوهش‌های تاریخی***، دوره جدید، ۴(۲)،

.۹۸_۷۹

۱۸. عابدی، فرحین‌زهرا؛ کریم‌زاده، شهناز. (۱۳۹۹). بازشناسی اندیشه مهدویت در عصر صفویه. *تاریخ‌نامه اسلام*، ۲(۴)، ۸۴_۶۷.

۱۹. کراجکی، محمد. (۱۴۰۵). *الاستنصار فی النص علی الأئمة الأطهار*. بیروت: دارالاضواء.

۲۰. مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲). *تاریخ گزیده*. (عبدالحسین نوایی، تصحیح). تهران: امیرکبیر.

۲۱. مفید، محمدبن محمدبن نعمان. (۱۴۱۴). *المسائل الجارودیة*. (محمدکاظم مدیر شانه‌چی، تحقیق). بیروت: دارالمفید.

۲۲. مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴). *آفرینش و تاریخ*. (محمدرضا شفیعی کدکنی، مترجم). تهران: آگه.

۲۳. میرخواند، محمد بن خاوندشاه بلخی. (۱۳۷۳). *روضة الصفا* (جلد ۵). (عباس زریاب خویی، تهذیب و تلخیص). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

نسخه قبل از انتشار